Converted by Tiff Combine - (no stamps are applied by registered version)

شرح فصوص الحکم

خواجه محمد پارسا

Converted by Tiff Combine - (no stamps are applied by registered version)

شرح فصوص الحکم

خواجه محمد پارسا

تصحیح دکتر جلیل مسگرنژاد

مرکز نشر دانشگاهی، تهران

Converted by Tiff Combine - (no stamps are applied by registered version)

فلسفه و عرفان
۱۷

مرکز نشر دانشگاهی
۲۹۷

شرح فصوص‌الحکم

شرح فصوص‌الحکم
خواجه محمد پارسا
تصحیح دکتر جلیل مسگرنژاد
مرکز نشر دانشگاهی، تهران
چاپ اول ۱۳۶۶
تعداد ۴۰۰۰
چاپ و صحافی: مؤسسهٔ چاپ و انتشارات دانشگاه مشهد
حق چاپ برای مرکز نشر دانشگاهی محفوظ است

ابن العربی، محمدبن علی، ۵۶۰-۶۳۸ ق.
[فصوص‌الحکم، شرح]
شرح فصوص‌الحکم/تألیف خواجه محمد پارسا؛ تصحیح جلیل مسگرنژاد.
۱. عرفان. ۲. تصوف. الف. پارسا، محمدبن محمد، ۷۴۹-۸۲۲ق. شارح.
ب. مسگرنژاد، جلیل ۱۳۱۹-، مصحح. ج. عنوان. د. عنوان: فصوص‌الحکم.
۲ پ/۲. ص۲ BP ۲۸۳/۲ ۲۹۷/۸۲

Converted by Tiff Combine - (no stamps are applied by registered version)

Converted by Tiff Combine - (no stamps are applied by registered version)

۱۴

فَصُّ حِكمَةٍ قَدَرِيَّةٍ فی كَلِمَةٍ عُزَيرِيَّةٍ

أُضيفَتْ حِكمَةُ عُزَيرٍ ـ عليه‌السّلام ـ إلَيهِ[1] لِطَلَبِهِ العُثُورَ علی سِرِّ القَدَرِ، وكانَ الغالِبُ عَلی حالِهِ التَّقديرَ؛ فَأماتَهُ اللهُ مِائَةَ عامٍ، ثُمَّ بَعَثَهُ؛ و لَمّا سَألَهُ اللهُ كَمْ لَبِثْتَ؟ قالَ بِالتَّقديرِ لَبِثْتُ يوماً أو بعضَ يَومٍ.

متن إعلَمْ أنّ القَضاءَ حُكمُ اللهِ فیالأشياءِ، وَحُكمُ اللهِ فیالأشياءِ عَلی حَدِّ عِلمِهِ بِها وَ فيها. و عِلمُ اللهِ فیالأشياءِ علی ما أعطَتْهُ المَعلوماتُ مِمّا هِیَ عَلَيهِ فی نَفْسِها.

شرح يعنی قضا در لغت حكم‌است؛ وجريان حكم در اعيان به‌حسب احوال محكومٌ‌عليه واستعداد وی بود، و علم‌حق ـ جَلّ‌وعلا ـ كه متعلّق اشياء می‌گردد، بر وجهی‌است كه ذات آن معلوم بدانست[2]، و استعداد وی طالب آنست.

متن والقَدَرُ تَوقيتُ ماهیَ[3] عَلَيهِ الأشياءُ فی عَينِها مِن غَيرِ مَزيدٍ. فَما حَكَمَ القَضاءُ[4] عَلَی الأشياءِ إلّا بِها. وَ هذا هُوَ عَينُ سِرِّ القَدَرِ «لِمَنْ كانَ لَهُ قَلبٌ أوْ ألقَی السَّمعَ وَهُوَ شَهيدٌ». «فَلِلّهِ الحُجَّةُ البالِغَةُ».

۱ـ س: الیالقدر.
۲ـ د، س: برآنست.
۳ـ د: ما عليه.
۴ـ د: القضاء والقدر.

Converted by Tiff Combine - (no stamps are applied by registered version)

شرح یعنی قضا حکم حق‌است بر هر شئ به‌مقتضای علم حق به حسب قابلیت آن شئ . و قدر، وقت راندن آن حکم[1] است و زمان ظهور اثر[2] او، واسباب وصول[3] آن قضا به‌وی .

متن فالحاکمُ فی‌التّحقیقِ تابعٌ لِعینِ المسألةِ الّتی یَحکُمُ فیها بِما تَقتَضیه[4] ذاتُها . فالمحکومُ علیهِ بِما هُوَ فیهِ حاکمٌ علی‌الحاکمِ إنْ یَحکُمَ علیهِ بذلکَ . فکلُّ حاکمٍ محکومٌ[5] علیهِ بما حَکَمَ بهِ وَفیهِ : کانَ الحاکمُ مَن کانَ . فتحقّقَ هذهِ المسألةَ فإنّ‌القَدَرَ ماجُهِل[6] إلاّ لِشدّةِ ظُهورهِ، فلَم یُعرَفْ وکَثُرَ فیهِ الطّلَبُ والإلحاحُ .

واعلَمْ أنّ‌الرُّسُلَ ـ صلواتُ‌الله علیهم اجمعینَ[7] ـ مِن حیثُ هُم رُسلٌ لا[8] مِن حیثُ هُم أولیاءُ وعارفونَ علی مَراتب ما هی[9] علیهِ أُمَمُهُم . فماعندَهُمْ مِنَ‌العِلمِ‌الّذی أُرسِلُوا بِهِ إلاّ قَدْرِ ماتَحتاج[10] إلیهِ اُمّةُ ذلکَ الرّسولِ : لا زائِدَ ولا ناقِصَ .

شرح یَعنی، أنّ‌الرّسولَ بِرسالتهِ[11] إلی اُمّتهِ[12] لابُدّ لَهُ مِنَ‌العِلمِ بالرّسالَةِ، فهُوَ مِن کَونهِ رَسولاً لا یَلزَمُهُ مِنَ‌العِلمِ إلاّ ما یَحتاج[13] إلَیهِ اُمّتهُ وَیتِمُّ[14] بهِ‌الرّسالَةَ لا غَیرُ، ولکنّ‌الرّسولَ مِن‌کَونهِ عالِماً بِاللهِ عارِفاً بِهِ وَلیّاً لَهُ، قَدْ یُؤتیهِ‌اللهُ مِنَ‌العِلمِ ما[15] فیهِ کَمالُهُ الخَصیصِ بِهِ .

۱ـ س: حکم و زمان . ۲ـ د: اثر آن . ۳ـ س: اصول .

۴ـ س، و: یقتضیه . ۵ـ س: محکوم بما حکم . ۶ـ د: مایخفی .

۷ـ د: علیهم السلام . س، ع : « اجمعین » ندارد . ۸ـ س: الاّ .

۹ـ س: ماهو علیه . ۱۰ـ د: یحتاج . ۱۱ـ س: برسالة .

۱۲ـ د، س: الی امّة . ۱۳ـ س: یحتاج‌الله الیه . ۱۴ـ س: وتم .

۱۵ـ س: فما فیه .

متن والامم متفاضلة يزيد بعضها على بعض. فتفاضل[1] الرسل في علم الإرسال بتفاضل اممها[2]؛ وهو قوله ـ تعالى[3] ـ «تلك الرسل فضلنا بعضهم على بعض» كما هم ايضاً فيما يرجع إلى ذواتهم عليهم[4] السلام من العلوم والاحكام متفاضلون بحسب استعداداتهم؛ وهو قوله[5] «لقد فضلنا بعض النبيين على بعض». و قال ـ تعالى ـ في حق الخلق «والله فضل بعضكم على بعض في الرزق» والرزق منه ماهو روحاني كالعلوم، و حسي كالاغذية، وما ينزله[6] الحق إلا بقدر معلوم، وهو الإستحقاق الذي يطلبه[7] الخلق: فإن الله[8] «اعطى كل شيء خلقه[9]» فينزل بقدر ما يشاء، و ما[10] يشاء إلا ما علم فحكم به. وما علم ـ كما قلناه ـ إلا بما اعطاه المعلوم[11]. فالتوقيت في الاصل للمعلوم، والقضاء والعلم والإرادة والمشيئة تبع[12] للقدر.

شرح يعني علوم و معارف كه ارزاق روحانيست[13]، و اغذيه‌ای[14] كه ارزاق حسّيست هريكی از هردو از حق به‌خلق به‌اندازهٔ استعداد مرزوق در هر زمانی به‌حسب حاجت وی می‌رسد. پس توقيت در أصل طلب استعداد معلوم را بود.

متن فسر القدر من[15] اجل العلوم، و ما يفهمه الله ـ تعالى[16]

۱ـ د، و: فيتفاضل، س: فيتفاضل اممها.
۲ـ د، و: اممهم.
۳ـ س، و: ندارد.
۴ـ س: ندارد.
۵ـ د: هو قوله تعالى.
۶ـ س: نزله.
۷ـ و: أعطاه الخلق.
۸ـ د: فان الله تعالى.
۹ـ س: «خلقه» ندارد.
۱۰ـ س: «وما يشاء» ندارد.
۱۱ـ و: أعطاه المعلوم من نفسه.
۱۲ـ س: «تبع» ندارد.
۱۳ـ س: حسّيست.
۱۴ـ و: اغذيه، س: واغذيه كه مارا رزاق حسی‌است.
۱۵ـ س: من اصل. د: من أجل المعلوم.
۱۶ـ د، س، و: ندارد.

Converted by Tiff Combine - (no stamps are applied by registered version)

إلاّ لِمَن اختَصَّهُ بالمَعرِفةِ التّامَّةِ. فالعِلمُ بهِ يُعطِي الرّاحَةَ الکُلّیَّةَ لِلعالِمِ[1] بهِ، ویُعطِی العَذابَ الألیمَ لِلعالِمِ بهِ أیضاً. فهُوَ یُعطِي النَّقیضَینِ. وَبهِ وَصفَ الحَقُّ نَفسَهُ بِالغَضَبِ[2] والرِّضاءِ إذ: وبهِ تَقابَلَتِ الأسماءُ الإلهیّةُ].

شرح یعنی به‌سبب علم سرّ قدر حق ـجلّ ذکرهـ وصف فرمود ذات خود را به‌رضا وغضب. اما جهت راحت آن که: بداند که حق ـتعالیـ قضایی[3] که بر وی رانده‌است در سابقِ ازل به‌حسب عین ثابته و استعداد ذاتیّهٔ او بود، و هر کمالی و رزقی که لایق او بود از مُعطیِ حقیقی مقدّر[4] گشت که به وقتی به قدر[5] معلوم به وی رسد که آن قابل تغییر نیست، وهیچ مانع آن نشود؛ راحت[6] یابد از تعب و طلب. و امّا[7] جهت عذاب الیم[8] آن که: بداند که ذات وی مقتضی چیزیست[9] که آن ملایم نفس او نیست، چون[10]: قلّت استعداد و عدم قابلیّت کمال؛ و دیگری[11] را به‌حسب استعداد آن کمال حاصلست، و وی از آن جمله محروم‌است، هرآینه متألّم گردد.

متن فَحَقیقَتُهُ تَحکُمُ[12] فی الوجُودِ المُطلَقِ والوجودِ المقیَّدِ، لا یُمکِنُ أن یَکونَ شَیءٌ أتَمَّ منها ولا أقوَی و لا أعظَمَ لِعُمومِ حُکمِها

۱ـ س: للعالم ولوط العذاب. ۲ـ س: الحق عضب والرّضی، و: بالرّضا والغضب.

۳ـ و: قضای که. ۴ـ س: مقرّر. ۵ـ د: به‌قدری.

۶ـ د: وراحت. ۷ـ س: و امّا ازجهت. ۸ـ س: الیم بداند.

۹ـ د: چیزی چنداست. س: چیزی‌چندی که.

۱۰ـ س: چون قلّت استعداد آن‌کمال حاصل نیست. ۱۱ـ د، س: ودیگران را.

۱۲ـ و: متحکم فی‌الموجود المطلق والموجودالمقیّد. س: د: فی‌الموجود... فی‌الموجود.

Converted by Tiff Combine - (no stamps are applied by registered version)

المُتَعَدِّى وغَيْرِ المتعَدِّى .

شرح یعنی هیچ نوع از علوم، اتمّ و اعظم از علوم[۱] سِرِّ قَدَر نیست، ازجهت عموم[۲] حکم، هم درحق به اثبات رضا و غضب؛ و هم در خلق به‌مقتضای استعداد و طلب .

امّا متعدی چون کرم، که منشأ آن اسم «کریم» است . چون در مظهری[۳] ظهور کرد، تأثیر کرم[۴] او به‌غیر رسید . و امّا غیر متعدی چون علم و ورع، که[۵] آن لازم مظهر خوداست .

متن ولَمّا كانَتِ الأنبياءُ ـ صلوات‌الله عليهم اجمَعين[۶] ـ لا تأخُذُ علُومَها إلاّ مِنَ الوَحْىِ الخاصِّ الإلهىِّ ، فقُلوبُهُم ساذِجَةٌ مِنَ النَّظَرِ العَقلِىِّ لِعِلمهِم بِقصُورِ العَقلِ مِن[۷] حيثُ نظَرِهِ الفكرىِّ ؛ عَن إدراكِ الامورِ عَلى ما هىَ علَيهِ . والإخبار[۸] ايضاً يَقصِرُ عَن إدراكِ مالا يُنالُ إلاّ بِالذَّوقِ . فلَم يَبقَ العِلمُ الكامِلُ إلاّ فِى التَّجلّى[۹] الإلهىِّ و ما يَكشِفُ الحَقُّ عَن اعيُنِ البَصائرِ والابصارِ مِنَ الأغطِيَةِ[۱۰] فتُدرِكُ الامورَ قَديمَها وحديثَها، وعدَمَها وَوُجودَها ، ومُحالَها وَ واجِبَها وجائِزَها عَلى ما هِىَ علَيهِ فى حقائِقِها واعيانِها . فلَمّا كانَ مَطلَبُ العُزَيرِ[۱۱] علىَ الطَّريقَةِ الخاصَّةِ ، لِذلكَ وَقعَ العَتَبُ عَليهِ كما وَرَدَ فى الخبَرِ . فلَو[۱۲] طلبَ الكَشفَ الَّذى ذَكَرناهُ رُبَّما

۱ـ س: از علم .

۲ـ س: علوم حکم .

۳ـ س: درمظهر .

۴ـ س: کرم به‌غیر .

۵ـ س: که لازم خوداست .

۶ـ د، ع: «اجمعین» ندارد

۷ـ س: بحیث نظره .

۸ـ س: «ایضاً» ندارد .

۹ـ و: فی تجلی‌الالهی .

۱۰ـ د، س، و: اغطیة . س: فیدرك .

۱۱ـ د: العزیز علیه‌السّلام .

۱۲ـ د، و: ولو .

Converted by Tiff Combine - (no stamps are applied by registered version)

کَانَ لا یَقَعُ عَلَیهِ عَتْبٌ فی ذلِکَ . وَالدَّلیلُ عَلَی سِذاجَةِ[1] قَلْبِهِ قَولُهُ فی بَعضِ‌الوُجُوهِ «أنَّی یُحیِی هذهِ [اللهُ] بَعدَ مَوتِها» .

شرح یعنی ورود جواب بر سبیل عتاب به‌واسطهٔ سؤال عُزَیر بود به‌خلاف مقتضای حضرت[2] . زیرا که طلب آن[3] بر سبیل تعجّب‌کرد «أنّی یُحیی هذهِ اللهُ بَعدَ[4] موتِها» . و این مناسب مقام نبوت[5] نبود . و کمال قدرت از قادر مطلق تعجّب داشتن و استغراب نمودن لایق آداب[6] حضرت نیست . بلکه[7] هرچه از آن عظیم‌تر نیست ، چون نسبت دهند با قدرت ، باید که آن را سهل و حقیر دانند[8] ، نظراً علی کمال قدرته ؛ لاجرم معاتب این شنید که : «لَئِن لَم تَنتهِ یا عُزَیر[9] لَأمحوَنّ اسمَکَ من دیوانِ النبوّة» . اگر طلب[10] عُزیر برای کشف آن معنی بودی ، تا طمانینتِ[11] دل حاصل شود ، مستوجب عتاب نگشتی . و این تقریر که کرده شد به‌زبان اهل ظاهر است .

متن وَامَّا عِندَنا فَصُورَتُهُ عَلیه‌السَّلامُ فی قَولِهِ هذا کَصُورَةِ[12] ابراهیمَ علیه‌السَّلامُ فی قَولِهِ «رَبِّ أرِنی کَیفَ تُحیِی‌المَوتی» . وَیَقتَضِی ذلکَ‌الجَوابُ بِالفعلِ الَّذی أظهَرَهُ الحَقُّ فیهِ فی‌قَولِهِ تعالی[13] «فَأمَاتَهُ اللهُ مِائَةَ عامٍ ثُمَّ بَعَثَهُ» فقالَ لَهُ «وَانظُرْ إلَی العِظامِ کَیفَ نُنشِزُها ثُمَّ نَکْسُوهَا لَحْماً» فَعایَنَ کَیفَ تَنبِتُ الأجسامُ مُعایِنَةَ تَحقیقٍ ،

۱ــ س: سذاجة قوله .
۲ــ و: «حضرت» ندارد .
۳ــ س: آن سبیل .
۴ــ د، س: « بعد موتها » ندارد .
۵ــ س: نبوّت وکمال .
۶ــ س: ادب .
۷ــ د: بل هرچه .
۸ــ د، س: داند .
۹ــ س: الامحون .
۱۰ــ س: اگر طلب عزیزبرای‌طلب .
۱۱ــ و: طمانیت .
۱۲ــ د: هذا کصورة قول ابراهیم علیه‌السلام رب ارنی ، س: هذا لصورة قول ابراهیم علیه السلام رب ارنی . . . .
۱۳ــ د، س: ندارد .

Converted by Tiff Combine - (no stamps are applied by registered version)

فأراهُ الکیفیّةَ .

شرح یعنی سؤال نه‌ازسر[۱] تعجّب بـود که از انبیا این متصوّر نیست ، بلکه «أنّی» به‌معنی کیف بود، که او طالب[۲] مشاهدهٔ کیفیت احیای اموات بود ؛ و کیفیّات بالفعل بهتر مشاهده توان‌کرد ؛ لاجرم جواب وی به‌فعل فرمود .

متن فسألَ عنِ القدَرِ الّذی لایُدرَکُ إلاّ بالکَشفِ لِلأشیاءِ فی حالِ ثُبوتِها فی عدَمِها، فما أعطیَ ذلکَ فإنّ ذلکَ مِن خصائِصِ الإطّلاعِ الإلهیّ، فمِنَ المُحالِ[۳] أن یعلَمَهُ إلاّ هُوَ فإنّها المَفاتیحُ[۴] الأُوَلُ ، أعنی مَفاتیحَ[۵] الغَیبِ الّتی لا یعلَمُها إلاّ هُوَ . وقَد یُطلِعُ اللهُ مَن شاءَ[۶] مِن عِبادِهِ علی بعضِ الأُمورِ مِن ذلکَ .

شرح «فسأل» استیناف کلام‌راست ؛ یعنی سؤال عُزیر از دانستنِ سِرّ قدر بود ، و کیفیت تعلقِ قادر به‌مقدور ، و اطلاع بر سِرّ حصول استعدادات اعیان حال ثبوتها فی‌العدم ، و محالست که کسی برین اسرار علی‌التفصیل جز حق ـ عزّ شانه ـ اطلاع یابد ؛ إلاّ من‌انطلق من قیوده[۷] وانحلّ عنه[۸] عقدةُ عقوده ، فلَم یحصُر‌الأمر فی[۹] معهوده من ختُوم‌الکُمّل وکُمّل[۱۰]‌الختوم ـ سلام‌الله علیهم اجمعین ـ[۱۱] .

۱ــ د، س: از سر استعجاب و استبعاد بود .

۲ــ د: طلب . س: کیفیّت مشاهدهٔ احیا بود .

۳ــ س: فمن‌المحال .

۴ــ د، س، و: المفاتیح .

۵ــ د، س، و: مفاتیح الغیب .

۶ــ د، س: من یشاء .

۷ــ س: من قیده .

۸ــ س: عن . س، د: عقد عقوده .

۹ــ س: فی معهود وشهوده . د: فی معهوده ومشهوده .

۱۰ــ س: الکمل الختوم .

۱۱ــ د، س: « اجمعین » ندارد .

Converted by Tiff Combine - (no stamps are applied by registered version)

متن واعلم أنها لا تسمى مفاتيح[١] إلا في حال الفتح، وحال الفتح هو حال تعلق التكوين بالاشياء؛ أو[٢] قل إن شئت حال تعلق القدرة بالمقدور ولا ذوق لغير الله في ذلك. فلا يقع فيها تجل[٣] ولا كشف، إذ لا قدرة ولا فعل إلا لله خاصة، إذ[٤] له الوجود المطلق الذي لا يتقيد. فلما رأينا عتب الحق له عليه السلام في سؤاله في القدر علمنا أنه طلب هذا[٥] الإطلاع، فطلب أن يكون له قدرة تتعلق[٦] بالمقدور، وما يقتضي[٧] ذلك إلا من له الوجود المطلق. فطلب ما لا يمكن وجوده في الخلق ذوقاً؛ فإن الكيفيات لا تدرك إلا بالأذواق. وأما ما رويناه[٨] مما أوحى الله به[٩] إليه «لئن لم تنته لأمحون[١٠] اسمك من ديوان النبوة»، أي أرفع عنك طريق الخبر و أعطيك الأمور على التجلي، والتجلي لا يكون ألا بما أنت عليه من الإستعداد الذي به يقع الإدراك الذوقي، فتعلم أنك ما أدركت إلا بحسب استعدادك فتنظر في هذا الأمر الذي طلبت، فإذا[١١] لم تره تعلم أنه ليس عندك الإستعداد الذي تطلبه وأن ذلك من[١٢] خصائص الذات الإلهية، و قد علمت أن الله «أعطى كل شيء خلقه»؛ ولم[١٣] يعطك هذا الإستعداد الخاص، فما هو خلقك، ولو كان خلقك لأعطاكه[١٤] الحق الذي أخبر أنه «أعطى كل شيء خلقه». فتكون أنت الذي تنتهي عن مثل هذا السؤال من

١ــ د، س، و: مفاتيح . ٢ــ و: وقل . ٣ــ و، د: تجلي .

٤ــ س: اوله . ٥ــ س: هذه . ٦ــ و: يتعلق .

٧ــ د، س، و: وما يمكن ذلك . ٨ــ س: روينا ومما . ٩ــ د: « به » ندارد .

١٠ــ س: لا محونك اسمك . ١١ــ د، س، و: فلما لم تره . ١٢ــ س: في خصايص .

١٣ــ د، س: فاذا . ١٤ــ د: لاعطاك .

Converted by Tiff Combine - (no stamps are applied by registered version)

نفسك، لا[1] تحتاج فيه إلى نهيٍ إلهيّ. وهذه[2] عنايةٌ من الله بالعزير عليه‌السلام[3] علِم ذلك مَن علِمه وجهِله[4] من جهِله.

شرح قال الشارح الأوّل: انّ الكشف بسرّ[5] القدر يقتضي[6] الأدب الحقيقيّ في السّؤال بالإنتهاء[7] عن السّؤال، فإنّ من خصايصه الإطّلاع على[8] مقتضى الوجود المطلق الإلهيّ[9] والإطّلاع على مقتضى العين الثّابتة الّتي للسّائل وخصوص استعداده الذّاتي[10]، فإذا لم يشهد ما يطلب في استعداد الذّاتي انتهى عن طلبه و[11] سؤاله ضرورة.

متن واعلم أنّ الولاية هي الفلك المحيط العام، ولهذا لم تنقطع[12]؛ ولها الإنباء العام. وأمّا نبوّة[13] التّشريع والرّسالة فمنقطعة. وفي محمّد ـ صلّى‌الله عليه و سلّم ـ قد انقطعت[14]، فلا نبيّ بعده: يعني مشرّعاً[15] أو مشرّعاً له، ولا رسول إلا[16] وهو المشرّع.

شرح مراد از مشرّع، چون موسی وعیسی ـ علیهماالسلام ـ، ومشرّعاً له چون[17] انبیای بنی‌اسرائیل.

متن و هذا الحديث قصم ظهور أولياء الله لأنّه يتضمّن انقطاع

۱ـ د: لایحتاج . س: لا تحتاج الى نهی .
۲ـ د، و: هذا .
۳ـ د، س: ندارد .
۴ـ د، و: جهل من جهله . س: جهل ذلك من جهله .
۵ـ س: سرّ القدر .
۶ـ ج: یعطی .
۷ـ ج: والانتهاء .
۸ـ س: علی‌الوجود .
۹ـ د، س: التی للسّائل .
۱۰ـ ج: الذاتی الغیر المجهول .
۱۱ـ د، س: «وسؤاله ضرورة» ندارد.
۱۲ـ و: ینقطع .
۱۳ـ س: نبوة الشریع .
۱۴ـ و: قدانقطع .
۱۵ـ س: مشرعا ولا رسول .
۱۶ـ د، س، ع: « الا » ندارد .
۱۷ـ س: فی . . . .

Converted by Tiff Combine - (no stamps are applied by registered version)

ذوق العبودیّة[1] الکاملة التّامّة. فلا ینطلق[2] علیه اسمها الخاص بها فإنّ العبد یرید ان لا یشارك[3] سیّده ـ وهو الله ـ فی اسم ؛ والله لم یتسمّ[4] بنبیّ ولا رسول[5]، و تسمّی[6] بالولیّ واتّصف بهذا الإسم فقال[7] «الله ولیّ الّذین آمنوا» : وقال «هو الولیّ الحمید» . و هذا الإسم باقٍ جارٍ علی عباد الله دنیا وآخرة . فلم یبق اسم یختصّ به العبد دون الحقّ بانقطاع النّبوّة والرّسالة : إلاّ انّ الله لطف[8] بعباده ، فأبقی لهم[9] النّبوّة العامّة الّتی لا تشریع فیها ، و ابقی لهم التّشریع فی الإجتهاد فی ثبوت الاحکام، وابقی لهم الوراثة فی التّشریع فقال «العلماء ورثة الأنبیاء» . وما ثمّ میراث فی ذلك إلاّ فیما اجتهدوا فیه من الاحکام فشرعوه .

شرح مراد از نبوّت عام إنباء از معارف و حقایق است . و درین صورت علمای[10] ظاهر ورثهٔ اجناس احکام شرایع دین‌اند[11]، که به ظاهر تعلّق دارد ؛ و علمای[12] باطن ورثهٔ نقود معارف الهی که به باطن تعلّق دارد .

متن فإذا رأیت النّبیّ یتکلّم بکلام خارج عن التّشریع فمن حیث هو ولیّ و عارف ، و لهذا مقامه من حیث هو عالم[13] و ولیّ اتمّ و اکمل من حیث هو رسول او ذو تشریع وشرع[14] .

۱ـ س: العبودة .
۲ـ س: فلا یطلق .
۳ـ د: یشرك .
۴ـ د: لم یتسمّی .
۵ـ د: ولا برسول .
۶ـ و: ویسمّی .
۷ـ س، و: فقال الله . الله . . .
۸ـ د، س، و: لطیف .
۹ـ س: لهم العامّة .
۱۰ـ د، س: علما ورثه . . .
۱۱ـ س: دینند .
۱۲ـ د، س: وعرفا ورثة .
۱۳ـ ع: هو عالم اتمّ واکمل .
۱۴ـ د، س، و: تشرّع .

شرح امّا آن‌چه تعلّق به‌شرع دارد، چون کلام [اوست] در امر و نهی و حلال[1] وحرام وغیره. وامّا خارج، چون حدیث «لو دلّیتم بحبل لهبط علی[2] الله» [است] و حدیث «قِفْ یامحمّد فإنّ ربّک یصلّی» و امثال آن.

متن فإذا سَمِعْتَ احَداً مِن اهْلِ الله[3] یقولُ او ینقُلُ إلیکَ عنه انّه قال الولایَةُ اعلی مِنَ النّبوّةِ، فلیسَ یُریدُ ذلکَ القائِلُ إلّا ما ذکرناه؛ او یقول[4] انّ الولیَّ فوقَ النّبیِّ والرّسولِ، فإنّه یعنی بذلکَ فی شخصٍ واحِدٍ: وَ هُوَ انّ الرّسولَ ـ علیه‌السلام[5] ـ مِن حیثُ هُوَ[6] ولیٌّ أتمُّ مِن حیثُ هُوَ نبیٌّ[7] رسولٌ؛ لا[8] انّ الولیَّ التّابعَ لَهُ اعلی مِنه، فإنّ التّابعَ لا یُدرِکُ المتبوعَ ابداً فیما هُوَ تابعٌ لَهُ فیهِ؛ إذْ لو ادْرَکَهُ لم یکُن تابعاً لَهُ[9] فافهم. فمرجِعُ الرّسولِ[10] والنّبیِّ المُشَرِّعِ إلی الولایةِ والعِلمِ.

ألا تری انّ الله[11] ـ تعالی ـ قد امَرَهُ بطلبِ الزّیادةِ مِنَ العِلمِ لا[12] مِن غیرِهِ فقالَ لَهُ آمِراً «وقُل ربِّ زِدنی عِلماً». وذلکَ انّکَ تعلمُ انّ الشّرعَ تکلیفٌ بأعمالٍ مخصوصةٍ[13] او نهیٌ عن افعالٍ مخصوصةٍ ومحلُّها هذه[14] الدّارُ فهیَ مُنقطِعَةٌ، والولایةُ لیست کذلکَ إذ لو انقطعت لانقطعت مِن

١ـ د: حلال وغیره.　　٢ـ س: «علی» ندارد.

٣ـ د: الله تعالی. س: . . . یقول وینقل.

٤ـ س: ان یقول. و: او تقول.　　٥ـ د، س، و: ندارد.　　٦ـ د، س: انّه ولی.

٧ـ د، س، و: نبی ورسول.　　٨ـ س: لانّ الولیّ.　　٩ـ س: تابعاً فافهم.

١٠ـ د: الرسول النبی. س: «والرسول فانّه یعنی . . . من حیث‌هو» تکرار کرده‌است.

١١ـ د، س، و: «تعالی» ندارد. ١٢ـ س: الا من غیره.

١٣ـ س: مخصوصة ومحلّها هذه. ١٤ـ س: هذاالدار.

Converted by Tiff Combine - (no stamps are applied by registered version)

حیثُ[1] هی کما انقطعت الرّسالة من حیث هی. و إذ انقطعت من حیث هی لم یبق لها اسمٌ. و الولیّ[2] اسمٌ باقٍ لله تعالی؛ فهو لعبیده تخلّقاً و تحقّقاً و تعلّقاً.

فقوله للعزیر[3]: لئن لم تنته عن السّؤال عن ماهیّة القدر لامحونّ اسمک من دیوان النّبوّة فیأتیک[4] الامر علی الکشف بالتّجلّی و یزول عنک اسم النّبیّ و الرّسول، و تبقی له ولایته. إلّا انّه لمّا دلّت قرینة الحال انّ هذا الخطاب جری مجری الوعید علم[5] من اقترنت عنده هذه الحالة مع الخطاب انّه وعید بانقطاع خصوص بعض مراتب الولایة فی هذه الدّار، إذ النّبوّة و الرّسالة خصوص رتبة فی الولایة علی بعض ما تحوی[6] علیه الولایة من المراتب. فیعلم انّه اعلی من الولیّ الّذی لا نبوّة التّشریع[7] عنده و لا[8] رسالة.

شرح یعنی چون ولایت اعم[9] است از نبوت، [و] نبوت اعمّ از رسالت[10]؛ و اخص مستلزم اعم است من غیر عکس. پس نبوت ولایتی باشد[11] مع خصوصیّة زائدة، و رسالت[12] نبوتی مع خصوصیّة زائدة. و چون این هردو زایل گردد ولایت مجرّد بماند، هرآینه شخص با سه فضیلت اشرف بود، از حالتی که اورا یك فضیلت بود. ازین جهت گفت حدیث «لم تنته...» متضمّن وعیداست[13]، یعنی وعیداست. یعنی، بعضی این حدیث را منسوب به وعد می‌گردانند، و می‌گویند[14] که، حالتی

۱ـ س: من حیث کما.
۲ـ س: الولی باق.
۳ـ د: لعزیز... عن‌الرسول.
۴ـ و: فاوتیك.
۵ـ و: «علم» ندارد.
۶ـ د، س: تحتوی.
۷ـ د، س، و: تشریع.
۸ـ د، س: «ولا رسالة» ندارد.
۹ـ د: اعم از نبوت است.
۱۰ـ س: رسالت است.
۱۱ـ س: ولایت باشد، و: «باشد» ندارد.
۱۲ـ د، س: نبوتی بود...
۱۳ـ د: بعدازاین دو سطر متن می‌آید و بعد بقیهٔ شرح. د، س: «یعنی‌وعیداست» ندارد.
۱۴ـ س: می‌گوید... دیگرست.

Converted by Tiff Combine - (no stamps are applied by registered version)

دیگر هست ، که مرتبۀ نبوت مقتضی آن حالت[۱] است ، و آن لزوم ولایت است ، که سبب وصول به کشوف الهیّت[۲] واسطۀ مشاهدۀ ظهور حق در مراتب ربوبیّت است، پس خطاب ازقبیل وعد باشد .

متن[۳] وَمَنِ اقْتَرَنَتْ عِنْدَهُ حالَةٌ اُخرى تَقتَضيها أيضاً مَرْتَبَةُ النُّبُوَّةِ يَثبُتُ عِندَهُ أنَّ هذا وعدٌ لا وَعيدٌ . فَإنَّ[۴] سُؤالَهُ ـ عليه‌السلام ـ مَقبولٌ إذِ النَّبِيُّ هو الوَلِيُّ الخاصُّ . ويَعرِفُ بِقَرينَةِ الحالِ[۵] أنَّ النَّبِيَّ مِن حَيثُ لَهُ فِى الوِلايَةِ هذا الإختصاصُ مُحالٌ أن يَتَقَدَّمَ عَلى مايَعلَمُ أنَّ اللهَ يَكرَهُهُ مِنهُ ، او يَتَقَدَّمَ على ما يَعلَمُ[۶] أنَّ حُصولَهُ مُحالٌ . فإذا اقتَرَنَتْ هذهِ الأحوالُ عِندَ مَنِ اقتَرَنَتْ عِندَهُ وتَقَرَّرَتْ عِندَهُ[۷] ، اَخْرَجَ هذا الخِطابَ الإلهِيَّ عِندَهُ في قَولِهِ «لَأمحُوَنَّ[۸] اسْمَكَ مِن ديوانِ النُّبُوَّةِ» مَخرَجَ[۹] الوَعْدِ ، وَصارَ خَبَراً يَدُلُّ على[۱۰] عُلُوِّ رُتبَةٍ باقِيَةٍ ، وَهِيَ المَرتَبَةُ الباقِيَةُ على الأنبياءِ والرُّسُلِ فِى الدّارِ الآخِرَةِ الَّتى لَيسَتْ بِمَحَلٍّ لِشَرعٍ[۱۱] يَكونُ عَلَيهِ اَحَدٌ مِن خَلقِ اللهِ فى جَنَّةٍ[۱۲] وَلا نارٍ بَعدَ دُخولِ[۱۳] النّاسِ فيهِما . وإنَّما قَيَّدْناهُ بِالدُّخولِ فِى الدّارَيْنِ ـ الجَنَّةِ[۱۴] وَالنّارِ ـ لِما شَرَعَ يَومَ[۱۵] القِيامَةِ لأصحابِ الفَتَراتِ وَالأطفالِ الصِّغارِ

۱ـ د: حالتست . ۲ـ د: الهی است .

۳ـ و: « و من . . . ویعلم بقرینةالحال » ندارد . ۴ـ د: و انّ .

۵ـ س: الحال النّبی ص . ۶ـ و: على مالم یعلم .

۷ـ د، س، و: « عنده » ندارد . ۸ـ س: محون اسمك . ۹ـ س: لمخرج .

۱۰ـ س: على علوّ مرتبته . ۱۱ـ د، و: بمحل شرع . س: بمحل‌الشرع .

۱۲ـ س: فی جنّته . ۱۳ـ د، س، و: بعدالدخول . ۱۴ـ و: من‌الجنّة والنّار .

۱۵ـ و: لما شرع لاصحاب‌الفترات .

والمجانين، فيحشر هؤلاء[١] في صعيد واحد لإقامة العدل والمؤاخذة بالجريمة والثواب العملي في اصحاب الجنة. فإذا حشروا في صعيد واحد بمعزل عن الناس بعث فيهم نبي من افضلهم و تمثل[٢] لهم نار يأتي بها هذا النبي المبعوث في ذلك اليوم، فيقول لهم انا رسول الحق[٣] إليكم، فيقع عندهم[٤] التصديق به ويقع التكذيب عند بعضهم. و يقول لهم اقتحموا[٥] هذه النار بأنفسكم، فمن اطاعني نجا و دخل الجنة، ومن عصاني وخالف امري هلك وكان من اهل النار. فمن امتثل امره منهم ورمى بنفسه فيها سعد ونال الثواب العملي و وجد تلك النار برداً و سلاماً. ومن عصاه استحق العقوبة فدخل النار ونزل[٦] فيها بعمله المخالف ليقوم العدل من الله في عباده. وكذلك قوله تعالى[٧] «يوم يكشف عن ساق» اي[٨] امر عظيم من امور الآخرة؛ «و يدعون إلى السجود» و هذا[٩] تكليف وتشريع. فمنهم من يستطيع و منهم من لا يستطيع، و هم الذين قال الله[١٠] فيهم «ويدعون إلى السجود فلا يستطيعون» كما لم يستطع في الدنيا امتثال امر الله بعض العباد كأبي جهل وغيره. فهذا قدر ما يبقى من الشرع في الآخرة يوم القيامة قبل دخول الجنة[١١] والنار، فلهذا[١٢] قيدناه.

والحمد[١٣] لله رب العالمين.

١ــ س: فيحشر اولاء.

٢ــ د: يتمثل.

٣ــ و، س: الحق الله اليكم.

٤ــ د: عنده.

٥ــ س: اقتحوا.

٦ــ س: وينزل.

٧ــ س: قوله يوم . . .

٨ــ د: اى من امر عظيم من الامور الآخرة.

٩ــ د، س: فهذا.

١٠ــ د، س: الله تعالى.

١١ــ د، س، و: قبل دخول النار والجنة.

١٢ــ س: فلهذا اناه.

١٣ــ ع: والحمدلله.